



# زنگنه

۷۹

نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

شماره ۱ سال اول، بهار ۱۳۷۴

مقاله‌ای که گذشت: ناصر میناچی - هنوز هم «وکیل روحانی» به یک لب به ما می‌رسد. مسعود باقری - شکل جدید و مسئله‌ای  
میدان میناچی - اعتراض در بروج آتش و خون - مسعود باقری - بحران عکازیکه - کاروانس فریاد - مارکس انقلابی آزادی - ناصر  
باقری - ایلام موجود اسلام موجود - زبان با حجاب و بی حجاب - اردشیر مصدقی - فریاد ایرانیان طغیان - فریاد  
سوداگران - فریاد - حسین موشکابادی - بازرگان، آئینه اوج و افول بورژوازی ملی ایران - تران - روشنی - بزرگوار - جوهرات  
هرم - برداش - گزارش یک جنایت - ناصر میناچی - نامه به تسلیحه نسرین - زنگنه - آملی - فریاد - حقیقت ساده - شایا - شکر - و...

[xalvat.com](http://xalvat.com)





**تذکره**

نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی  
مطبع مسئول: بهزاد لادین  
سرمدبیر: ناصر مهاجر  
زیر نظر هیئت تحریریه  
مسئول فنی: کریم صادق  
صفحه آرائی: علیرضا یازری

نشانی پستی در ایالات متحده آمریکا :

Noghteh  
P.O.Box 8181  
Berkeley, C.A. 94707 U.S.A

نشانی پستی در اروپا :

Noghteh  
B.P. 117  
94004-Creteil Cedex, France

حساب بانکی :

Noghteh  
Account No. 130299  
Cooperative Center Federal  
Union  
P.O. Box 248  
Berkeley C.A. 94704-0248  
U.S.A

تلفن و فاکس :

510 - 763 6220 U.S.A

E - Mail: NOGHTEH

نیمت پاپو ۶ در آمریکا



طرح روی جلد: اردشیر محمسنی

# تذکره

[xalvat.com](http://xalvat.com)

۴	ناصر مهاجر	سالی که گذشت
۱۲	سوزد بزرگان	نرازدی بهداشت و درمان در ایران و -
۱۸	مواضع ناصر	مشکل جمعیت و مسأله زن
۲۵	نویسنده آگوستینو	اصولگر در یونان آتش و خون
۳۱	پارسی‌ها و گرسنگی در پهلوی اول - سرگردان و -	بیچرخ ها، مردی بی سوختی
۳۳	کتابهای "مواضع ناصر" و "سوزد بزرگان"	بحران تکنیک بعد از بیاسی است -
۳۵	ناصر اجتماعی	مارکسی اندیشمند آزادی
۴۰	روی تاراجی - برکتان حسن مقدمه	زن در اسلام
۴۳	وقایع مؤثر	اسلام موجود و اسلام موجود
۴۷	بیعی دولت آزادی	نوطه گوی معریس و خلع حاکم از سلطنت
۴۹	اردشیر محسنی	زنان باحجاب و بی حجاب
۵۶	فرهاد بزرگاری	دورهٔ فرمانیان شکوه
۵۵	سیدین دولت آبادی	نو تپایی
۵۹	ترابری و بی شناسی	بزرگان، آئینهٔ اوج و افول بورژوازی ملی ایران
۶۷	میرزا سزوک	زیورگردی، چو مهرهٔ ادبهار
۷۰	ناصر مهاجر	گولوشی یک جنایت
۷۷	نست، آرم	نقده به تسلیه لورین
۸۱	آنتی کلاسیکسین - مریدان بهمن دایند	سینما، سلوور و دولت زاین
۸۵	شیراز شفیق	ذاملی شو "حقیقت ساده"
۸۷		کتابهای تازه
۸۸		زندگی مردم از زبان رسانه های دولتی

ترجمه: دکتر بهمن خورشید

## بازرگان:

آئینه اوج و افول بورژوازی ملی ایران

xalvat.com

سپهر بازرگان ۱۳۸۷-۱۳۸۸



استثناجات ویژه خویش به ایران بازگشت و به انکاء همین‌ها جریان فکری و اجتماعی و سپس سیاسی ویژه‌ای را (که خود پر سرنوخه آن مدرنیسم و رفوم نوشته بود) به راه انداخت که هرچند تاسف اجتماعی آن در ابتدا محدود بود اما در مقاطع حساس تاریخی (اوایل دهه ۴۰ و بعد هنگام انقلاب ۵۷)، تاثیر فراوانی در تحول فکری و اجتماعی و سیاسی ایران برجای گذاشت. جریانی که از بازرگان سرچشمه می‌گرفت چون جویاری طی ۶۰ سال گذشته جریان داشت و نسل‌هایی از طبقه متوسط شهری و روشنفکران سنتی جامعه، در سر راه خود، در نزدیک و یا در درون آن، اطراق کرده و به نحوی آثار آن را با خود حمل می‌کنند نسلی که سن به آن تعلق دارم. یا ویژگی‌های طبقاتی و فرهنگی خویش، در این تجربه، دست‌کم چندین سال، از نزدیک زیسته است.

بازرگان روزنه و قناتار طبقه خویش است. بورژوازی نوپای عصر شروطیت خروشان تغییر جامعه کهن و ملات‌های فکری و سیاسی آن بر طبق مصالح خود می‌باشد. بازرگان از همان دوران دانشجویی در فرانسه که در فکر فراهم آوردن از مغز برای مین خویش است. ایمن‌نویزانی بورژوازی، فرانسه را که مبنی بر اهمیت منافع فرد در جامعه است و شیوه شهروندی و جامعه مدنی را خیلی سریع درآورد. می‌کنند و از گردش در پاریس و دیدن بنای یادبود سرپاز گننام چنین نتیجه می‌گیرند:

«آنگاه یک فرد فرانسوی بی‌نام و نشان، یک سرپاز گننام می‌درجه و مقام را به خاک سپردند. یک سرپاز و یک فردی که مانند هزاران هزار سرپاز و فرد دیگر در راه استقلال و آزادی فرانسه جان داده است مردم پاریس و فرانسه و مردم دنیا در برابر جسد به خاک رفته یک فرد خم می‌شوند و تعظیم و تجلیل می‌کنند. منت فرانسه و دولت فرانسه برای فرد فرانسوی مقام و احترام فائق است. پای‌های طاق

بازرگان از محدود کسانی است که سیر زندگی آنان نقاط قوت و ضعف و تحولات و مواضع فکری و سیاسی طبقه اجتماعی‌شان را آئینه‌وار نشان می‌دهد.

او در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی)، سال اعلام مشروطیت، در خانواده‌ای سرشناس از بورژوازی ملی و تجاری ایران، در تهران به دنیا می‌آید، در مدارس تازه تأسیس (رشدیه) که متناسب با موج انقلاب مشروطیت در جامعه ما ظاهر شده بود دوره دبیرستان را به پایان می‌رساند و جزء هیئت دانشجویانی که در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) از طرف دولت به فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی اعزام می‌شوند به فرانسه می‌رود. جمع ۷ سال در آنجا می‌ماند و در مدرسه سنتراک (Ecole Centrale des Arts et Manufactures) در رشته ماشین‌های حرارتی تحصیلاتش را به پایان می‌رساند. سپس در ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) به ایران برمی‌گردد و چند ده سال در رشته‌ای که آموزش دیده بود یعنی علم و صنعت، به اشکال مختلف، چه در دانشگاه تهران و چه در پروژه‌های صنعتی بزرگ و کوچک فعال است که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد.

اما آنچه در زندگی او سمرق است نه بخش علمی و حرفه‌ای بلکه مبس فکری و اعتقادات تبیینی اوست که وی را از بسیاری از هم‌دوره‌هایش متمایز می‌سازد. آنها یا تحت تاثیر گرایش‌های فلسفی و سیاسی لائیک یا گرایش‌های اجتماعی و سوسیالیستی آن روز اروپا قرار گرفتند و بعد در ایران به فعالیت‌هایی فرهنگی یا سیاسی دست زدند (از جمله دکتر نفی ازلانی، ایرج لنگمندی، دکتر فروتن و ...) یا از افکار و فلسفه‌های ناسیونالیستی تاثیر پذیرفتند (مانند دکتر هوشیار، پورشاد و ...) و یا علوم و فنون جدید را صرفاً وسیله‌ای برای ارتقاء مقام قرار داده و به وزارت و وکالت رسیدند (مانند دکتر آقبال، مهندس ریاضی و ...)، اما بازرگان یا کوله‌باری از مشاهدات و تجربیات و

## ... و چند خاطره

از ۱۶ سال آشنائی با

مهندس بازرگان و فکراو

(۱۳۵۴\_۱۳۳۸)

با شام کلاسی به هنگامی که ۱۵ سال بیشتر دانشم برای تحصیل علوم دینی نه قم رفته، سه سالی طنپگی در قم شود بیشتری در من برنگردن تا راهی جهت تبیین امر دین پیدا کنم. خوشبختانه معیط برنگر بود و کتاب ر کتابخانه عمومی فراوانی. اما هرچه می‌دنبم از مغیره و معجز و مرددپرستی تا خرافات مشنرگمسه، حوق و حوش آشانه حضرت معصومه تا دستگه مشنوری و مرتجع پروری دربار آیت‌الله بروجردی که خیلی نسبت به آن شوشی معسوف می‌شد، و محضی آکنه از لویه ویاگاری جا و فسادها به نام دین و بالاخره جهالت هزاران نفر که به دستبوس آیت‌الله بروجردی و امثال او و زیارت می‌آمدند و خدمتی که این دستگه به طبقه حاکم و رژیم کودتا



می کرد: و استفاده‌ای که حتی از درون همین روحانیت برمی‌خاست و به زور نهمت و تکبر در نطقه حقه می‌شد امثال پیشنهادهای اصلاح برنامه‌های دسی طلاب که سیزده صفر مطرح می‌کرد: و با سو. ظن و با مکتوب مواجه می‌گشت: یا با رفتن‌های علامه طباطبائی بر کتاب مجازات‌انوار که تا ۷ جلد چاپ شد ولی از ادامه‌اش جلوگیری کردند، اینها مرا پیش از پیش منتظر می‌کرد. این بود که طی همین سه سال دوره دوم دبیرستان را در وظیفه امتحان دادم سپری کردم: از قم برای ادامه تحصیل در دانشسرای عالی رزهی تهران شدم. در این سالها کتاب‌های بازرگان پناهگاه بود. او بحاضر نوآوری‌هایش در این. می‌خاطر اینکه فردی بود خارج از روحانیت و فکلی و دانشگاهی که دفاع از من را به عهده گرفته و مجالی را بر آلوده‌ها تنگ کرده است مورد نهمت و تحقیر بود. چه سزا که در دفاع از بازرگان و کتاب‌های او با برخی از طلاب به بحث داغ کشیده شده بود.

اوتن سال که به تهران ردم برای شرکت در یک جلسه سخنرانی بازرگان در مسجد همدت. خیابان استامبول بود. پانز ۱۳۲۸. جشن صیحت انجمن اسلامی مهندسی، با حضور طاقانی و عده زیادی که عمدتاً از دانشجویان بنا خارج‌التحصیلان دانشگاه بودند. نخستین بار بود که می‌دیدم که مردمی با کراوات ایستاده و در یک مسجد به سپر رفته است. او از بعثت پیغمبر: «پیغمبر وحی» به اصطلاح خودش و در پاسخ به نظر برخی از خبرنگاران به دفاع از اسلام می‌پرداخت. بعضی جملات و عبارات‌ها را به فراتر ادا می‌کرد و زنده و امره‌زین بودن اسلام را برای حاضران تشریح می‌کرد. که به یادداشت‌هایش نگاه می‌کرد. این کنفرانس کجا و آن منبرها و روضه‌خوانی‌ها که دیده بودم کجا؟ عیناً یک معنی بود که در سر کلاسی درس می‌داد. هیچ ادا و انطواری سخنرانی‌های تهییجی نداشت. و در سخن و محتوای آن نه تنها چشم و گوش بلکه دهان حاضران را هم باز نگه می‌داشت. اشاره‌های گزافا و گونه‌ها او به اوضاع اجتماعی و سیاسی روز در ذهن شونده بسوخت درک می‌شد. آن شب آنقدر از اسلام و قرآن دفاع کرد و شاهد آورده که خود به شوخی گفت چه بسا اسم مرا بگذارند حجت‌الاسلام سازگان و آقای طاقانی را مهندس طاقانی بنامند!

فردای آن روز به قم برگشتم. چند ماه بعد در کوی دانشگاه (امیرآباد) یک سخنرانی دیگر کردم از جمله در آن گفت که تبلیغ این روزها روحانیت نیست و متکرر آن شد که در اسلام ضرورتی برای دستگیر روحانیت وجود داشته باشد که مثلاً با لباس مخصوص ظاهر شوند و حرفه‌شان رسمیکه به امور دینی مردم باشند و اضافه کرد که برای مسجد هم لزومی به داشتن

سالها تقی‌زاده مطرح کرده بود انشاد کرده و چنانکه اثر آثار و اعمالش پیداست راهی تعلیمی از اخذ تمدن فونکی همراهِ با رفرم فکری و مذهبی و اجتماعی و بعدها سیاسی را در ایران پیشنهاد می‌کند و تا آخر عمر در همین خط به پیش می‌رود.

در فعالیت‌های بعدی او توجه نقشی محوری داشت رفرم مذهبی است. همان توتربندی او برای تجربه لوتر و کانون. تجربه پروتستان‌تیسیم که همپای نطقه‌بندهی بورژوازی اروپا ظهور کرده بود اهمیت زیادی قائل است و بدون آنکه به اصل دین دست بزند. شایع و سرگها و ذمت آن را به اندازه قامت و نیازهای بورژوازی نوپایی ایران تصویر می‌کند.

از اوین مقالاتی که در ایران می‌نویسد مقاله «مذهب در اروپا» است (۱۳۲۱) تا تاکید کند که اگر اروپا را سرمشق قرار می‌دهید بدانید که اروپا با شاپو و کراوات مردها و زلف و سائیک خانها اروپا نشده است. اروپا معنویت و مذهب و ایده‌ها دارد. فعالیت و فداکاری دارد. تقوا و روح اجتماعی دارد. (مدافعات. ص ۲۴)

در سالهایی که او در پاریس بوده (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵) سالهای بحران معروف جهان سرمایه‌داری است. سالهای بین دو جنگ. سالهای برآمد جنبش‌های چپ و کارگری. سالهای اوجگیری فاشیسم در اروپا. سالهای جمهوری انتقالی اسپانیا. او به این مسائل توجهی ندارد. درک او از سرمایه‌داری اروپا، که جنگی امپریالیستی را هم از سر گذرانده (۱۸ ۱۹۱۴) همچنان درکی فدیسی. کلاسیک و محدود است و عجیب اینکه تا آخر هم تقریباً به همین نحو می‌ماند.

در ادامه فعالیت محوری خویش در این سالها، یعنی رفرم مذهبی. با انجمن‌های مذهبی مانند «کانون اسلام» (با شرکت آقای طاقانی) و «انجمن اسلامی دانشجویان» که به منظور مبارزه با افکار سادی که بیشتر از سوی حزب توده در دانشگاه رواج یافته بود شکل گرفته، همکاری می‌کند و در آنها سخنرانی می‌نماید. مهمترین کتاب او در زمینه رفرم فکری مذهبی تحت عنوان «راه طی شده» بسط چند سخنرانی او در همین انجمن اسلامی دانشجویان در سالهای ۲۶ و ۱۳۲۷ است.

تا زمان مصدق به سیاست توجه چندانی ندارد. مشغول کار دانشگاهی و صنفی خویش است و در تأسیس «کانون مهندسی ایران» (اوین اتحادیه صنفی مهندسی ۱۳۲۱) شرکت می‌کند و مجله

پیروزی خود را روی پیکر فرد فرانسوی که صاحب حقوقی است و بشیرابن فداکاری می‌کند بنا نهاده‌اند. آنها و سایر ملل رافیه نیرومند و متمدن جهان عظمت و ارزش خود را مدیون و مربوط به نقش افراد می‌دانند. بنابراین برای فرد حقوق و آزادی قائل شده‌اند. خفاش نمی‌کنند. تو سرش نمی‌زنند. تحقیر و توهینش نمی‌کنند... (مدافعات مهندس سازگان در دادگاه. چاپ نهمت آزادی در خارج از کشور. خرداد ۱۳۴۳. ص ۱۵).

نتیجه‌گیری دیگرش صمیمیت با استبداد است و می‌گوید: «در آنجا احترام و ارزش برای همه است. فرانسه سال همه است. همه برای آن خدمت می‌کنند. اگر همه چیز به نام یک نفر. برای یک نفر و به فرمان و اختیار یک نفر بود فرانسه فرانسه نمی‌شد!» (مدافعات. ص ۱۵)

بعد به اهمیت ترجمه‌های خیریه و غیرانتفاعی و دیگر انجمن‌ها و سندیکاها می‌رسد و نتیجه می‌گیرد که: «جامعه غربی از یک فر و نیم گذشته در جهت تجمع افراد و جانشین ساختن جمع به جای فرد سیر کرده با سرعت تمام در پیشرفت و توسعه بوده است.» (مدافعات. ص ۱۶)

سپس به اهمیت و رابطه بین «اشین و دموکراسی می‌پردازد و می‌گوید: «میان ماشین و دموکراسی یعنی روح ماشین و صنعت از یک طرف و روح دموکراتیک از طرف دیگر مشابه و توافق فوق‌العاده وجود دارد. ماشین و زندگی صنعتی دموکراسی را به وجود آورده است. دموکراسی هم ماشین را به وجود می‌آورد. بدون دموکراسی توسعه و تولید صنعتی به مقیاس امروزی میسر نیست.» (مدافعات. ص ۱۷). و بالاخره، کشف این راز بزرگ که زندگی اروپائی ضامن بقا و پیروزی منتهی در شکل و نظام اجتماعی است نه انفرادی و شخصی.» (مدافعات. ص ۲۰)

او با «اسلام خرافاتی و انحرافاتی تشریقاتی فردی» مخالف است و با دیدی رفرمیستی «اسلام اصلی اجتماعی زنده‌کننده» را می‌خواهد و بالاخره آنچه که بعدها به قول خودش خواست از طریق «لوتریائی» در اسلام، درک کند و تئوریزه و پیاده نماید. مسئله سدرنیم از همان روزهای نخست برای او مطرح است و با تقلید صرف مخالفت می‌کند. اولین سخنرانی او در زندگی که (در زمان دانشجویی) در سفارت ایران در پاریس ایراد می‌کند در طرد تقلید کورکورانه است (مدافعات. ص ۲۰). او از تکرر که

## نقطه

ضاق و گنبد و گلدسته نیست. می‌توان سال‌های مدرن ساخت، میز و صندلی گذاشت. چه ضرورتی به حفظ شکل کنونی هست؟ این حرف‌ها که توسط دو تن از طلاب که از قم آمده بودند (یکی سید عبدالرضا حجازی که در سال‌های آخر دوران شاه واطع مشهوری در تهران شده بود و بعد از انقلاب به اتهام همکاری با ساراک اعدام شد و دیگری سیدهادی خسروشاهی که بعد از انقلاب، منتی سفیر جمهوری اسلامی در واتیکان شد) به گوش بروجردی رسید. حجازی جزوای تحت عنوان "در جشن دانشگاه چه گذشت" علیه بازگان نوشت و با جایزه مورد تشویق بروجردی قرار گرفت. روحانیت همیشه به بازگان به چشم رقیب نگاه می‌کرد و در انکار و تحقیر او فروگذار نمی‌نمود، مگر زمانی که منافقش ایجاب می‌کرد پیش دانشگاهیان و یا مبارزین زندانی آن سالها خود را مترقی و مبارز نشان دهد و چنانکه در ستور بعد خواهیم دید تا آخر هم نه خمینی و نه دیگران با او برخوردی بهتر نکردند. شعار "مرگ بر ضد ولایت فقیه" و یا حمله به طرفداران "اسلام منهای روحانیت"، شامل حال بازگان هم می‌شد.

در پانز ۲۹ سال اول دانشروی عالی بودم. جبهه ملی که فعالیت خود را از تیر ماه همان سال مجدداً آغاز کرده بود دو خلبان مخربان میتینگ گذاشته بود. تراکت دعوت به میتینگ چنین امضاء شده بود: «از طرف شورای مرکزی جبهه ملی ایران، خادم وطن، الفیروز صالح». آنقدر نازک کار و احساساتی بودم که از عبارت «خادم وطن» اشک در چشمم جمع شد. کسانی که از سران جبهه ملی در میتینگ سخنرانی کردند، کشاورز صدر (سخننگری جبهه) و چند تن دیگر بودند، از جمله بازگان. تازه متوجه شدم که او نه تنها طرفدار اسلام منون و غیرخوفاقتی بلکه از باران مصدق هم هست.

به انجمن اسلامی دانشجویان پیوسته که هر هفته جلسه‌ای در کتابخانه بومر شیبانی (کوچه شیبانی - خیابان امیریه) برگزار می‌کرد. شمار شرکت کنندگان زیاد نبود (۲۰۱ - ۱۰۰ نفر) و سخنرانان که عمدتاً از دانشجویان با فارغ‌التحصیلان بودند تحت تأثیر انکاد بازگان بودند. انجمن اسلامی برای ما حکم کلاسی آمادگی جهت پیوستن به نهضت آزادی پیدا کرد اما همه کسانی که در انجمن فعالیت یا سخنرانی می‌کردند جزء نهضت آزادی نبودند مانند بنی‌صدر، دکتر سامی یا مهندس معین‌فر ... بازگان بعدها در یک سخنرانی تحت عنوان مرز میان دین و سیاست (که بعدها عنوان "مبارزات سیاسی و مذهبی پیدا کرد) فرق فعالیت دو انجمن اسلامی و فعالیت سیاسی را بیان کرد که البته در عمل کسر پیاده می‌شد.

انجمن اسلامی دانشجویان (یا مهندسین و ... یا اینکه با برخی از روحانیون (که به

از قرآن کریم می‌نمود من هم قبولی خود را مشروط و موکول به استخاره از قرآن کردم. برای نماز مغرب به مسجد هدایت خدمت آقای طالقانی رسیدیم. آیه عجیبی که نشانه آید و اسر بود آمد. آقای حبیبی سہلت نداده بلافاصله دو نفری منزل جناب آقای نخست‌وزیر رفتیم. ایشان خوشحال شدند مرا بوسیدند و فرمودند ... (مدافعات، ص ۱۴۴) [xalvat.com](http://xalvat.com)

صرف‌نظر از قدرت و لیاقتی که او در این کار از خود نشان می‌دهد و طبعاً بدون کمک انگلیس‌ها اداره تأسیسات نفت را به پیش می‌برد برای برخی این سوال پیش آمده بود که آیا برداشتن او از وزارت فرهنگ دلیل دیگری داشته است؟ فریدون آدیت نقل می‌کند که مصدق گفت بوده اگر کار فرهنگ به دست او بیفتد حجاب را در مدارس برقرار خواهد کرد (آشننگی ۱۳۵۸). در عین حال که این امر کاملاً امکان دارد اما این را باید گفت که او و دیگر همکارانش در نهضت آزادی، چنین اجباری را حتی در مورد خانواده‌های خود روا ندانسته بودند و دختران و زنانشان تا قبل از انقلاب ۵۷ که حجاب اجباری نبود، غالباً بی‌حجاب بودند.

پس از موفقیت در خلق ید و اداره شرکت ملی نفت ایران که ۹ ماه طول کشید، از سوی مصدق به سرپرستی سازمان آب تهران منصوب می‌شود و علی‌رغم مشکلات فراوان مالی که وجود داشته، برای اولین بار آب را در لوله‌ها به جریان می‌اندازد. آرم سازمان آب که هنوز آیه قرآن "من الماء کل شے حی" (هر چیزی از آب زنده است) بر آن نقش بسته یادگار اوست.

دولت کودتا وجود فردی محددی را حتی در اداره‌ای کاملاً فنی مثل سازمان آب تهران تحمل نمی‌کند و او را در بهمن ماه ۱۳۳۲ مجبور به استعفا می‌نماید و او به کار دانشگاه باز می‌گردد. از این به بعد دوره حضور بازگان در صحنه سیاسی آیزویسیون است.

او همراه با عده‌ای از رجال و شخصیت‌های ملی که تعدادشان به ۶۰ می‌رسیده نامه سرگشاده‌ای را خطاب به مجلسین شورا و سنا امضاء می‌کند که در آن به انعقاد قرارداد کنسرسیوم و زیرپا گذاردن حقوق به دست آمده در مبارزات ملی شدن نفت اعتراض شده بود. دهخدا و چند تن از روحانیون طرفدار مصدق مانند فیروزآبادی و زنجانی و نیز ۱۲ تن از استادان برجسته دانشگاه از جمله

صنعت را که نشریه این کانون است پایه‌گذاری و اداره می‌نماید و خود همواره در آن مقاله‌ای فنی می‌نویسد. کانون مهندسین در دومین سال تأسیس خود، گاهواره‌ای برای یک قیام سهم و تکانی در ارگان‌های سلطنتی گردید: «اعتصاب مهندسین و سپس کلیه فارغ‌التحصیلان با شعار "سپردن کار به دست کاردان" در ۱۳۳۱ (مدافعات، ص ۳۵). او نه کار دانشگاهی و صنعتی را فراموش می‌کند و نه کار انجمن‌های اسلامی. از دانشجویان گرفته تا پزشکان و مهندسین و معلمین ... دو دوره سه ساله، ریاست انتظامی دانشگاه فنی را به عهده می‌گیرد و دو جلد کتاب نرمودینامیک (نخستین کتاب درسی در این زمینه در ایران) می‌نویسد که در بجهوه استنکاف روشنفکران از منصب یا عبارت "به نام خدا" در صفحه اول، انتشار می‌یابد.

در این دوره تمام برنامه‌های غیردرسی او حول مبارزه با افکار مادی و مبارزه با حزب توده دور می‌زند زیرا «در برابر موج کمونیسم، تقریباً هیچ مکتب سیاسی و امید نجائی به جوانان عرضه نمی‌شده». تشکیل جبهه ملی و شروع مبارزات ملی به رهبری مصدق، عقیقتاً نسیم نجات‌بخشی بود که کشتی طرفانزده کشور را به مسیر صحیحی انداخت. او از همین نقطه اشتراک در مبارزه با حزب توده و مبارزات ملی است که به راه و روش مصدق علاقه‌مند و پایش به سیاست کشیده می‌شود وگرنه آنقدر از درگیری‌های سیاسی در دانشگاه ناراضی بوده که جزوهای علیه دخالت جوانان در سیاست می‌نویسد تحت عنوان "بازی جوانان با سیاست".

با زوی کار آمدن دولت مصدق، در سال ۱۳۳۰ چندی معاون دکتر سنجابی می‌شود که وزیر فرهنگ وقت بود ولی دولتی نکشید که مصدق او را به مأموریت سهم جدیدی که بیشتر جنبه فنی دارد یعنی خلق ید از شرکت نفت ایران و انگلیس و اداره تأسیسات شرکت ملی نفت ایران برمی‌گزیند و مهندس حبیبی را که استاد دانشگاه و از باران نزدیکش بود، مأمور ابلاغ این مأموریت می‌کند. بازگان در این‌باره می‌نویسد: «گفتم شما چطور می‌خواهید چندتا موش امثال مرا به جنگ گله پتنگ بفرستید؟! من و شرکت نفت؟!». ولی سلطنت قیاسی کرده وارد محرک‌های شده بود و بر هر فرد خدمت و فداکاری، هرقدر سنگین و غیرممکن باشد فرض بود. چون خود حبیبی در بسیاری از اعمال و اقداماتش در کار نفت استخاره و استخاره



اجسادگندگان بودند. رژیم کودتا این ۱۲ استاد را منتظر خدمت سی‌گند و بدبخت‌ترین استقلال دانشگاه از بین می‌رود. بازگان یکی از سرسخن‌ترین مدافعان این نامه اعتراضی است. (رجوع شود به "گزارش یک زندگی" به قلم دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس وقت دانشگاه تهران، صفحات ۲۴۷ تا ۲۴۹. به نقل از "تاریخ ۲۵ ساله سیاسی ایران" نوشته سرهنگ نجفی، انتشارات رسا، ۱۳۷۱. ص ۱۲۰). این اسناد از امرجایی برای اداره زندگی و حفظ ارتباط و همبستگی خویش. شرکتی که کارش مقاطعه‌کاری، تأسیسات، بود تشکیل می‌دهند به نام شرکت یاد (علامت اختصاری یازده استاد دانشگاه) که تا سال‌های قبل از انقلاب پابرجا بود.

شوره زندان‌های مشاوب بازگان از این به بعد است که آغاز می‌شود (۱۳۳۴). وی بخاطر شرکت در تأسیس نهضت مقاومت ملی که در مخالفت با دولت‌های پس از کودتا شکل گرفت بارها به زندان می‌افتد. در سال ۱۳۳۹ که همزمان با روی کار آمدن کندی در آمریکا در اوضاع سیاسی ایران تغییری پدید می‌آید و شاه وعده انتخابات آزاد می‌دهد، جبهه ملی دوم تشکیل می‌شود و بازگان در شورای مرکزی آن عضویت دارد.

در اردیبهشت ۱۳۴۰ بازگان جمعیت نهضت آزادی ایران را که هویت خود را به تریب مسلمان بودن، ایرانی بودن و مسدقی بودن می‌دانست همراه با دکتر یحیی سحابی و آیت‌الله طالقانی و حسن نژی و چند تن دیگر از همکاران قدیمی خود در نهضت مقاومت ملی تشکیل می‌دهد (و جانب اینکه برای این کار هم استخاره می‌شود، مدافعات، ص ۷۶). نهضت آزادی برخلاف جبهه ملی که خود را تابع رهبری جمعی می‌دانست مصدق را رهبر اعلام می‌کرد (می‌توان گفت که سپردن رهبری به مصدق بیشتر تشریفاتی بود زیرا وی عملاً در زندان بود. احتمال دارد که نهضت آزادی برای گریز از رهبری سران جبهه ملی چنین می‌گفته است). نهضت آزادی یکمست نبود بلکه عمدتاً از دو جناح مذهبی و غیرمذهبی (لائیک) تشکیل شده بود. بازگان در رأس جناح اول و کسانی مانند رحیم عطائی جزء جناح دوم بودند. خود بازگان می‌گفت: «ما سفره‌ای انداختیم ولی هرکس غذای باب میل خود را آورد؛ یکی چلوکباب، یکی آبگوشت...». برخوردارهای نهضت آزادی با دولت و شاه صریح‌تر از جبهه ملی و همراه با انتقادات و

تشنه‌گری‌های تند بود. نهضت بخصوص شاه را که «جای سلطنت کردن حکومت می‌کند، عکس سوره حمله قرار می‌دهد در حالی که جبهه ملی چنین نمی‌کرد. نهضت از جبهه ملی تقاضای عضویت کرد ولی جبهه ملی در کنگره خود در سال ۴۰ که در تازمک تشکیل شد به دلایلی عضویت آن را نپذیرفت. این دلایل احتمالاً عبارت بوده است از اینکه:

نهضت بعنوان یک جمعیت و حزب می‌خواست وارد جبهه ملی شود اما جبهه ملی افراد را به عضویت می‌پذیرفت در حالی که مصدق جبهه را «اتلاف اجزای» می‌دانست (رجوع شود به نامه دکتر مصدق به دکتر شایگان، تاریخ ۲۵ ساله سیاسی، ص ۲۴۴).

بازگان علت را انتقادات صریح نهضت به شاه می‌داند (تاریخ ۲۵ ساله، ص ۲۱۲).

احتمالاً اتکا، نهضت آزادی بر مذهب نیز عاملی در عدم قبول نهضت بوده است و شاید ملاحظاتی دیگر.

نهضت آزادی در بین دانشجویان، بازویران و روحانیون فعالیت داشت. فعالیتی عمدتاً غیرمستقیم. مثلاً با مرکزهای مجالس مذهبی از سوی دانشجویان و مهندسیین و ... همچنین سخنرانی‌های همگی طاقانی در مسجد هدایت و با انتشار کتاب‌های مذهبی به زوال فکر بازگان توسط شرکت انتشار. نهضت آزادی تا زمانی که فعالیت عملی‌اش آزاد بود جلساتی هم به نام خود برپا می‌کرد و با جزوات و تراکت و نشریه‌ای به نام "با حالیه و بی حالیه" داشت. همچنین چه در کنار نهضت و چه در کادر انجمن‌های اسلامی با برخی از روحانیون طرفدار رفوم و مخالف دولت در قم، مشهد و شیراز ... در تماس بود و بر سوسمگیری‌های آنان تأثیر می‌گذارد. در فاصله سال ۳۹ تا ۱۳۴۲ که سرانجام به حلقه چماقداران رژیم به مدرسه فیضیه قم و دستگیری خمینی منجر شد رابطه بین نهضت و دانشجویان علاقه‌مند به امور مذهبی که الزاماً عضو نهضت نبودند از یکسو، و روحانیت معترض به اقدامات رژیم از سوی دیگر، ادامه داشت. اعتراض‌های روحانیت گاه جنبه‌های شدیداً ارتجاعی داشت مثل مخالفت با اصلاحات ارضی یا حق رأی زنان در انتخابات ولی به‌رحال نقطه اشتراک آنها با نهضت عبارت بود از مخالفت با دیکتاتوری شاه. جو عمومی مخالفت با دیکتاتوری (که هر نیروی چلوهمای ویژه‌ای از آن را در نظر می‌گرفت) جریان‌های متعارض از چپ تا

اصطلاح مسون و امروزی فکر می‌کردند؛ همکاری داشت و از آن‌ها برای ابراه سخنرانی استفاده می‌نمود مثل طالقانی که دانشگاه از این حد هم فراتر بود؛ و با مطهری و مفوی و عزابری و آیتی و بهشتی دلی روحیه حاکم بر آن روحه‌ای ضدآلودگی بود. تو گوئی رقابت بین روحانیون و دانشگاهیان معتقد به اسلام بر سر برداشت‌های متفاوت از دین وجود داشت. با وجود این، انجمن‌های اسلامی به تبع فکر بازگان، خود را با روحانیون متحد در صف واحد می‌دیدند تا هم علیه تعجر دینی و هم علیه مائریسم و طرفداران آن مبارزه کنند. با اینکه این انجمن‌ها در فضای خفقان‌زده آن سال‌ها آزادی عملشان محدود بود اما به دلیل مبارزه‌ای که رژیم علیه "کمونیسم" به پیش می‌برد فعالیت انجمن‌ها تا حدی آزاد بود یعنی می‌شد در دانشگاه تهران یا دانشسرای عالی یا کشاورزی کرج و ... جشن بزرگ علیه برپا کرد و از برخی تسهیلات هم برخوردار شد؛ هرچند دست‌اندرکارانش بخاطر مصدقی بودن به زندان رفته یا شدند. در سال‌های بعد حتی آزادی عمل بیشتری به دکتر شریعتی داده شد و او پس از بکلوره تحمل لژها و محدودیت، بارها در دانشگاه‌های مختلف تهران و شهرستان‌ها سخنرانی می‌کرد و البته مجدداً با محدودیت زندان عواجه گشت.

نقطه اشتراک رژیم شاه و گروه‌های مذهبی (چه دانشگاهی و چه روحانی) علیه شیخ کمونیسم، موجب می‌شد که رژیم مخالف‌خوانی‌های این گروه‌ها را تحمل کند و یا با "گوش میانی" محدود از سر بگذراند. اما مجموعه‌ای از شرایط تاریخی، داخلی و بین‌المللی نتیجه‌ای به‌یاز آورد که همه می‌دانیم: کلوزی را که رژیم شاه از مذهب، به عنوان یک ایدئولوژی طبقاتی، در دست می‌نمود تا بر سر مخالفان لائیک یا کمونیست پرتاب کند، با گذشت زمان و تراکم تجربه به بیسی تبدیل شد که در دست رژیم ترکیه و او و مخالفان غیرمذهبی‌اش را دست کم برای منتهی تازومار کرد و دین را در ارتجاعی‌ترین برداشت‌هایش به قدرت نشانده. بازگان هم به دست خویش و پیاده‌یای توهنات و توان ایدئولوژیک طبقاتی و مذهبی‌اش در پایه‌گذاری رژیم جمهوری اسلامی شرکت کرد با اینکه مسلم است با برخی از پیام‌های آن بخصوص ولایت مطلقه فقیه توافقی نداشت (رجوع شود به کتاب ولایت مطلقه فقیه، از انتشارات نهضت آزادی ایران).

چند ماهی بود که در فعالیت‌های جبهه ملی شرکت می‌کردم. در اردیبهشت ۴۰ نهضت آزادی ایران تشکیل شد، به آن پیوستم و امکان آشنائی با بازگان بیشتر فراهم گشت. از این به بعد علاوه بر جلسات سخنرانی در مسجد



## نقطه

شماره ۱ بهار ۷۴

۶۲

هدایت - در کلوب نهضت هم می شد پای صحبت او نشست. با آنکه به روزی برسیم - فاصله های متعدد: سنی، عقی، تجری و جایگاه اجتماعی بین او و ما دانشجویان وجود داشت ولی مرکز سنی گذاشت این فاصله را حس کنیم!

بازها برای انجام وظیفی که به عهده ام بود، طبق قرار به از تلفن می زدم و غالباً در سلام پیشدستی می کرد.

یک شب در سال ۲۰ در مسجد جامع نازمک سخنرانی می کرد. چند تن از دانشجویان هم حضور داشتیم. از جمله حنیف نژاد. بازرگان جمله ای گفت و افزود «حالا حنیف نژاد می گویند اینطور نیست. اما جواب من اینست که ...»

یک بار در یک یکشنبه حدود ۱۵۰ نفر به ساوون رفته بودیم (باز به حاج سعادت). وقت ناهار پشت سر دوماه عمر از دانشجویان در صف ایستاده بود تا نوبتش برسد و غذا بگیرد. درحالیکه دیگر استادان و محققان از چنین سنی کردند.

در صحبت از استادان دانشگاه، چون خودش هم جز آنان بود، غالباً می گفت معلم ها! نه استادان!

دستی از او سوال یا انتقاد می کردم خیلی صریح و خونسرد جواب می داد. اگر اصطلاحی یا فکری را از کسی گرفته بود ما شکر از او یاد می کرد و ولو از مخالفان سلیسش بود یا از شاگردان خودش.

اعتقاداتی داشت که پنهان نمی کرد و دست و دهنش می توانستند بزنند چه می گویند. او این صراحت را نه فقط در زمان شاه بلکه در دوره خیزی هم بازها بکار برد چه در مخالفت با ولایت فقیه، چه در مخالفت با شخص پرستی که خیزی به نفع خودش دامن می زد: بازرگان در یک سخنرانی عمومی از فرستادن سه صلوات برای خیزی و یکی برای پیغمبر به طعن انتقاد کرد ...

گمان می کنم در سال ۹۱ یک روز در یک گردش دستچینی یا از به کرج و سپس به مؤسسه سرم سازی رازی در حصارک رفته بودیم که خودش در پیمانگاری آن نقش ایفا کرده بود. قرار شد در آئینی تئاتر آن مؤسسه سخنرانی کند. تریبون در وسط سن بود و عکسی از شاه بالای سر سخنران قرار می گرفت. صحبت را که شروع کرد متوجه عکس شد. آرام مسکروفون را برداشته دو گوشه سن ایستاد و گفت: «ما از کویسیم خوشام می آید»، که حضار نکه را گرفته کف زدند. اهمیت چنین رفتاری را وقتی بهتر می توان درک کرد که برخی از استادان که از رهبران ملی هم محسوب می شدند، آن سالها حاضر نبودند حتی بنا به درخواست دانشجویان. درس روز ۱۹ آذر خود را تعطیل کنند و یا استادی خیلی محترم و معروف در برابر شاه خود را به زمین انداخته

است). سرهنگ علامه رسا نجانی (که مؤلف کتابهایی است از جمله «تاریخ سیاسی ایران») و تیمسار مسعودی (که بعد از انقلاب با شورای انقلاب همکاری داشت) و سرهنگ دکتر اسماعیل عنیف (دربارۀ سابقه او مراجعه شود به ص ۲۶ از کتاب «رسیدگی فرجایی محاکمه مصدق در دیوان کشور». نوشته جلیل بزرگسیر که تا ص ۱۳۷ از رساله های است به قلم علی همدانی) و سرهنگ غفاری و ... این وکلا را یکی از رهبران نهضت، احمد صدرحاج سیدجواد می گویند که در بیرون سود سازماندهی می کرد.

تا این زمان کتابها و جزوه های زیر از بازرگان منتشر شده بود: «مذهب در ارمیا» و «احتیاج روز» (۱۳۲۱). «مظہرات در اسلام» (۱۳۲۲). «عشق و پرستش» (۱۳۲۴). «راه ملی شده». «فرد بی انتہا». «اسلام جوان». «بعثت». «پیرامون پرستش در اسلام». «حکومت جهانی واحد» سخنرانی بناماسیت سالگرد میلاد امام زمان، «سوز میان دین و سیاست» (۱۳۴۱). «یاد و یارای در قرآن». «اسلام مکتب مبارز و مؤلف». «انقلاب کوبا» (۱۳۴۲). «کار در اسلام». «دل و دماغ». «آزادی هند». «آموزش قرآن». «مقاله درباره «مرجعیت و روحانیت» (که شورائی بودن مرجعیت شیعه را پیشنهاد می کرد) (۱۳۴۰) و ... به اضافه کتابهایی دیگر از سال ۵۰ به بعد.

او می گویند ایده های خود را در عمل به نحوی به اجراء بگذارد. مثلاً اگر درمقاله «احتیاج روز» (از قسمی ترین مقالاتش) درد جامعه ایرانی را تکریر و تکرار از کار جمعی و فقدان روحیه همکاری می دانست و از جمله ورزش را مثال می زد که ایرانی ها غالباً در کشتی (که مردی است؛ برنده اند و در فوتبال (که جمعی است) بازنده و ... در مقابل، تشکیل انجمن های صنفی یا عقیدتی اسلامی یا تأسیس شرکتهای خدمتاتی برای انتشار کتاب (نمونه اش شرکت انتشار) یا برای تأسیسات شوقاژ (نمونه اش شرکت یاد و شرکت ایرفو) بر پایه سهام یا مبلغ کم و شرکای زیاد (یعنی آنچه به سوسیالیسم خالصی (Capitalisme) Populaire معروف است را تشویق می نمود و یا صندوق کمک به زندانیان و با برگزاری نماز جماعت در دانشگاه و ... و نماز جمعه (که قرن ها در بین شیعه متروک شده بود). بازرگان علاوه بر آنچه گفتیم، با کمک دکتر سحبی و دیگران به تأسیس دبیرستان کمال و هنرستان نازمک و دانشسرای تعلیمات دینی دختران نیز اقدام

نیرنگ و بالاخره جناح های راست محافظه کار را در کنار هم نگاه داشت و علی رغم بدگمانی ها به یکدیگر و اهداف جداگانه، نوعی همکاری نظری و عملی عمومی بوجود آمده بود. تماس های نهضت آزادی بویژه طاقانی با خمینی موجب شد که او در اعلامیه های خود بر اموری مانند شرکت زنان در انتخابات نکیه نکند و درعرض رژیم را بیخاطر ارتباط فعال با اسرائیل و آمریکا مورد حمله قرار دهد.

بهرحال در آستانه برگزاری و فرمانده موسوم به انقلاب سفید در ششم بهمن ۱۳۴۱ که عمده مخالفان و معترضین را از هر دسته بازداشت می کردند اغلب سران و فعالان چپه ملی و نهضت آزادی را دستگیر کردند. همینجا اضافه کنیم که چپه ملی و نهضت که قاعدتاً باید از موضع «بورژوازی ملی» برآمده ای برای اصلاحات ارتشی و رفوم و غیره می داشتند در برابر اصلاحات شاه به شدت مخالفت کردند و چهره های نداشتند جز آنکه به شعاری مثل «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» اکتفا نمایند (تاریخ ۲۵ سال، ص ۱۵-۲۱۴). بازی زندانیان چپه ملی را آزاد کردند ولی نهضتی ها را به دادگاه نظامی کشانده بازرگان و طاقانی را به ۱۰ سال و بقیه را به ۶ سال و ۴ سال و ... محکوم نمودند (تاریخ ۲۵ ساله سیاسی، ص ۳۳۲).

از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۳۴۲ غیر از محاکمه های معروفی مانند محاکمه مصدق و محاکمه افسران و رهبران حزب نوده، به محاکمه سران نهضت آزادی می توان اشاره کرد که فریب یک سال طول کشید. دادگاه علنی بود اما روزنامه ها فقط اخبار روز اول دادگاه را توانستند منتشر کنند. دادگاه در پادگان عشرت آینه تشکیل می شد و حضور افراد خانواده و تعداد کمی از تماشاچیان مجاز بود. چه در روزهای دادگاه و چه در روزهایی که برای خواندن پرونده ها شهبان را از زندان قصر به پادگان می آوردند، می شد آنان را ملاقات کرد. شهبان مدارفات و گزارش جلسات دادگاه را نوشته و تنظیم می کردند و به افراد فعالی که جهت ملاقات می رفتند تحقیقات رد می کردند که در بیرون چاپ و منتشر می گشت.

جمعی از افسران ملی طرفدار مصدق که غالباً بازنشسته شده بودند دفاع از شهبان را به عهده داشتند. از جمله سرهنگ عزیزالله امیررحیمی (که هنوز هم مثل اواخر دوره شاه، نامه هایی در اعتراض به حکومت می نویسد و فعلاً در زندان



کرده بود که سالیان دراز فعالیت رسمی داشتند.

با وجود اینها دامنه نفوذ نهضت چه در بین دانشجویان و روشنفکران (که عمده فعالیت بر روی آنها متمرکز بود) و چه در بین دیگر اشرار بسیار محدود بود. سران نهضت و بویژه بازگان هرچند مورد احترام عمومی بودند ولی افکار و ترجیحات مذهبی آنان در بین توده مردم نفوذی نداشت. روشنفکران هم با آنان همپنر نمی شدند. وجود دیکتاتوری حاکم و به زندان افتادن نویسندگان مانع از انتشار کتابهایش نبود مگر در برخی موارد که سازماندهی ایجاد می شد. برعکس، مبارزه رژیم با کمونیسم، همواره بطور ضمنی عامل مساعدی برای انتشار اینگونه کتابها چه از او و چه از دیگران بود که بعد از آشنای آنها نیست.

بطور خلاصه، بازگان سرچشمه یک جریان فکری بورژوازی و فرمالیون مذهبی بود که بیش از نیم قرن در ایران فعالیت کرده و شاخه های دیگری از فرمالیون دینی مانند افکار دکتر علی شریعتی و با ساجدین و بطور قطع برخی از روحانیون رژیم گوا را تحت تأثیر خود قرار داده است. آنها هرگز با ویژگی های خود مانع بر جامعه گذارده اند که نگاه از حجم نفوذ بازگان نیز فراتر رفته است.

بازگان و طاققانی که هر یک در سال ۴۲ به ۱۰ سال زندان محکوم شده بودند، پس از ۵ سال، در نیم آبان ۱۳۴۴ از زندان آزاد می شوند (رجوع شود به کتاب "طاققانی و تاریخ نوشته افراسیابی، انتشارات نیفر، ۱۳۶۰، ص ۲۸۳). طاهرا سالهای آرایش گورستان بود و اوضاع بر وفق مراد ساواک. نیروهای ملی و روحانیون مخالف آرام گرفته بودند رژیم سرکوب بازگان را با نوعی تسلیم و تقاضای عفو، از زندان آزاد کند و افرادی را برای تابع کردن نزد او می فرستاد از جمله دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که ساعتها در زندان قصر با بازگان صحبت می کند که کوتاه نباید ولی او کوتاه نمی آید. ولی چون آزادی او خطر چندانی نداشته، آزادی می کنند.

پس از آزادی، دیگر او را به دانشگاه راه نمی دهند. حقوق بازنشستگی اش را نیز قطع کرده اند (اختیار مالی تازگی نداشت. چند سال پیش از آن بخاطر همپنر دستگیری ها، مجبور شده بود قطعه زمینی را که داشت برای تأمین مخارج خانواده اش بفروشد). اینست که به کار آزاد سمعی باز می گردد و تا زمان انقلاب به همین نحو

در سکوت نسبی می گذرانند، اما به نوشتن کتابها و تحقیقات دینی ادامه می دهد. در سال ۵۶ با آزاد شدن نسبی جو سیاسی-جمعیت حقوق بشر را تشکیل می دهد و همچنان بر مواضع اصلاح طلبانه خویش در پارچوب رژیم حاکم می ایستد و تا زمان انقلاب شعار سرنگونی رژیم پادشاهی نمی دهد.

در حوادث طوفانی زمان انقلاب همپیمان اصلی او روحانیت به رهبری خمینی است. نهضت آزادی مناسبترین گروه برای همکاری با روحانیت است و هر یک دیگری را وسیله ای برای پیشرفت خود می داند. نهضت می خواهد با استفاده از قدرت توده ای و نفوذ کلام خمینی برای نیل به قدرت سود ببرد و خمینی هم علیرغم بدگمانی به آنان (حتی نسبت به طاققانی و سازگان) چاره ای جز استفاده از آنان ندارد. گفته می شود که خمینی در بازرس به اطرافیان خود توصیه می کرده که با ایشان دکتور بزدی تندی ننندید چون من با ایشان فعلا کار دارم. در این دوره بازگان با آزمایشی سخت روی پوست و تمام معرفت دگری و طبقاتیش به مبارزه طلبیده می شود. او به فرانس خمینی نخست وزیر می شود و افراد کاپیبه را به استثنای دو سه نفر (که از جیبه ملی و ... بودند) همه از نهضتی ها برمی گرداند. اینجا دیگر همه آید را که در جوانی در فرانسه آموخته بود و طی سازها در ایران از آن دفاع کرده بود فراموش می کند و در برابر این سوال که چرا نمده افراد کاپیبه از دوستان و اطرافیان خودش هستند می گوید: "ممکنست قحط آریال است... او که در همان چارچوب غرور بورژوازی خود در سراسر رژیم شاه تن به خواری نداده بود و در آن روزهای زمان و محاکمه علیه اسبیداد شاه فریاد برمی داشت. در شرایط حساس کسب و حفظ قدرت. اختیار خود را به دست کسانی سپرد که یک عمر کوشیده بود در اندیشه آنان زرفرمی ایجاد کند.

در دوره ۱۰ ساله نخست وزیری. بازگان با دو به اصطلاح "تندروی" مواجه است. یکی از طرف توده های محروم و تحت ستم (از مردم عادی گرفته تا روشنفکران) که انتظار رهائی از قیود امپریالیسم و استعمار و اسبیداد دارند و دیگری از طرف روحانیت طرفدار خمینی که تنها کسب هرچه سریعتر قدرت است. دولت بازگان هر مانعی را که می تواند در مورد خواسته های توده اول ایجاد می کند. از سرکوب (گردستان)، توقیف (برخی از نشریات چاپ)، شکستن انجمناب، سکوت

بود و وقتی پرسیده بودند استاد چرا چنین کرده پاسخ داده بود: « هیبت سلطان مرا گرفت »

خاطره دیگر مربوط است به اسفند ۹۱ یا فروردین ۹۲ که در زندان قزوین تفرقه بود. وهران جمعه ملی هم هنوز در زندان بودند. آن روزها کتابی در ایران منتشر شده بود از ژان پل سارتر تحت عنوان « جنگ شکر در کوبا ». ترجمه جهانگیر افکاری. بازگان این کتاب را خلاصه کرده در بند عمومی برای زندانیان به صورت سخنرانی ایراد کرده بود. او مقدمه ای بر آن تفرقه دو آن گفته بود که در این کتاب اگر به جای شکر، نفت بگذراید و به جای بانسنا (دیکتاتور سابق کوبا) شخص دیگر را (یعنی شاه را)، خوانید دید که « به هرکجا که روی آسمان حسن رنگ است... و با این مقایسه گفته بود که اگر در ایران و کوبا یکی است در آن حد یکی است. بازگان دستخط آن را به من سپرد تا اگر شد علنی. وگرنه مخفی به چاپ بپردازم. ( همین جا اضافه کنم که سیردان چنین مسئولیتی به من که آنروزها حداکثر می توانستم در چارچوب دانشجویی فعال باشم، بیش از آنکه صرفیت امثال مرا نشان دهد، ضعف و از حد گسختگی تشکیلات نهضت را آشکار می ساخت. ) من آن جزوه ۶۰ - ۵ صفحه ای را سرانجام وقتی در تبریز مخفی بودم ( زمستان ۹۲ ) به همکاران یکی در دست دیگر چاپ کردم و نام آن را « انقلاب کوبا » گذاشتم. وقتی به تهران برگشتم هنوز دادگاهشان ادامه داشت. در یادگار عشرت آباد به ملاقاتشان رفتم. آقای دکتر سبحانی با نواختن از من انتقاد کرده که چرا روی جزوه نوشته اید « انقلاب... ». ولی بازگان که ایستاده بود به من گفت: « تراه نواخت نشو. خوب کردی. بهت همین است ». مهندس بازگان که تحت تأثیر مو موجود می خواست از تجربه کوبا بیاموزد. « اسلام مکتب مبارز و موند » را هم نوشت و در آن می گفت که جز با زور در برابر دیکتاتوری ها می توان ایستاد و اینکه نه تنها اسلام یا ششپنر پیش رفته بلکه مسیحیت هم که شعارش صحبت است حر با زور و خونریزی به دینی جهانی بدل نشده است. اما همو یکی دو سال بعد در زندان قصر کتاب آزادی هند را نوشت و راه نجات مردم ایران را در علم خشونت و تجربه گاندی جستجو می کرد. جانب اینکه در آن سالها جو سیاسی و اجتماعی طوری بود که از بین خوانندگان کتاب های او کمتر کسی رغبت کرد (لا حلی علم خشونت را که وی در این کتاب ۲۰۰ - ۲۰۰ صفحه ای بررسی کرده بود بخواند و ناشر آن کتاب فروشی محمدی، شاد آباد، زبان کرد.

بازی صراحت و وحدت او با خودش شامز برخورد به مصدق حد می شد. یک بار در یک جلسه آموزشی نهادت، در لغصت تعیین برنامه



نقطه

و مشخص کردن هدف صحبت می کرد و منس نمی گفت: «مصدق هم پس از ملی کردن نفت چون برنامه‌های نداشت به بی‌بست افتاد بود» و اضافه کرد که «چون کودتا شد آبروی مصدق حفظ شد وگرنه بی‌بست خود صوبی سقوط و آبروی می گشت».

[xalvat.com](http://xalvat.com)

اما درباره چایب و نشر دهلیات:

مثنی دهلیات چه از سوی مهتاز و چه از سوی دکلاهی مدافع توسط خود متهمین در زمان تنقیح می شد که مخفیانه از آنها می گرفتیم و نامی و پستی کسی می کردیم و به دست درستان و علاقه مندان می رساندیم. مجموعه مدافعان بازرگانی را که ۷۸ صفحه بزرگ می شد و در اصل عنوانش آیه تعوی پر معنا ۱ «چرا با اشتباهه مخالفه» بود، علی اصغر بدیع زانگانی روز استسینا تایید زد. تا صفحه ۱۶ آن را در خانه ای که با سعید محسن گرفته بودیم درخرا نسخه پلی کپی کردیم و بقیه در خانه دست دولتی در بازار تهران؛ با کمک او انجام شد. اطلاق در میدان عشرت آباد گرفته بود که حکم ابزاری داشت و با مهدی فیروزیان (که حواکون در سازمان مجاهدین فعالیت دارد) آنها را برسد و صحافی می کردیم. یک روز هم از یک محل دیگر به عنوان جای امن جهت صحافی استفاده کردیم: یک کتکگاه چوب‌بری در خانه آباد متعلق به لاجوردی. همین کسی که بعدها حلال امین شد! چند نسخه از آنچه آماده شد برد را قبل از هرجای دیگر کوشیدیم به خارج بفرستیم که همان سال دو نسخه تکثیر شد. بازرگان بسیار متین و پرحوصله و پر خود مسلط بود. آنچه می کرد بدان معتقد بود، پلیتیک نمی زد. هرگز او را عصبی و دستپاچه ننیدیم. دوستان زندانی نقل می کردند روزی که حکم ۱۰ سال زندان را به او داده بودند و به زندان قصر برگشت، حال و رفتارش با روزهای دیگر فرقی نداشت و طبق معمول به کار و برنامه دینی که داشت پرداخت. حادثه ای که در یکی از جلسات دادگاه تجدیدنظر رخ داد نقل کردنی است:

آخرین دهلیه او در دادگاه تجدیدنظر نظامی (در فروردین یا اردیبهشت ۱۳۲۲) قرار بود انجام شود. یکی دو هفته قبل مثنی را گرفتیم که به چاپ سپاریم دلی یعنی آن باید طبعاً می ماند برای بعد از اجلاس دادگاه. برای چاپ در یک چاپخانه آشنا به یک دوست بازاری که گاه به ما کمک هائی می داد مراجعه کردیم که پذیرفت و تأکید کردیم که قبل از فلان روز که اجلاس دادگاه است حتی یک نسخه نباید به دست کسی بیفتد. یکی دو روز بعد که نسخه های چاپی را داد اطینان داد که همه اش همین است. من همه را جایی که دست نخورده نگاه داشتم. جلسه

بخواهد به زور فیزیک و ترمودینامیک که شامل برخورد مادی به جهان‌اند، به مردم بقبولاند که آنچه ۱۵ قرن پیش در جامعه عقب ماندگان روز عربستان مطرح شده نه تنها منطبق با علم امروز بلکه بالاتر از آنست و فرشتگان را انورزی متعالی و جز و شیطان را انورزی پست بنامد (رجوع شود به «ذره بی انتها») و مبدی دخالت خود را در سیاست، وظیفه دینی بشمارد، چنین فکری راهی جز اتحاد با خمینی و برپاگردن همین رژیم نداشت و ندارد. آخرین مساعیه بازرگان با روزنامه آلمانی فرانکفورتر اندشاو که در آن برای رژیم سرنوشته فرعون را پیش‌بینی می‌کند، اعتراف به شکست زلفی است که نسبت انتخاب کرده است.

بزرگان در آخرین دهلیه خود در دادگاه نظامی در سال ۴۲ می‌گفت: ما آخرین گروهی هستیم که از رژیم سلطنتی و قانون اساسی دفاع می‌کنیم. او همین‌طور هم بود. چون هر گروه دیگری که پس از سبخت شکنی کردند خود را برای برانداختن رژیم و انجام عملیات مسلحانه آماده می‌کرد. در دوره کنونی هم شاید نسبت آزادی آخرین جمعیتی باشد که از رژیم جمهوری اسلامی و قانون آن دفاع می‌کند. حقیقت اینست که دیگر سال‌هاست از طبقه او کثری برای جامعه ما ساخته نیست. او جلوه‌های روشنی از اوج و افول و سرانجام ناتوانی «بورژوازی ملی ایران» را در قرن اخیر برای پاسخ دادن به سئالی که جامعه ما و یوزیه کارگران و دیگر محرومان با آنها دست به‌گرمی‌انند نشان می‌دهد. اوج و افول و ناتوانی این طبقه را در دوره مشروطیت و بعد از آن در دوره سیاه ۲۰ ساله رضاشاهی، در جریان جنبش ملی شدن صنایع نفت و می‌بوشان بودن دولت مصدق پس از انجام امر مهم نفت و حتی در ناتوانی در دفاع از دستاورد خویش، در به‌تازگی جبهه ملی و نهضت آزادی در قبال اصلاحات شاه در بهمن ۱۳۴۶، در الحاق به شاه (تجربه شاپور بختیار) و زیر پوشش اسلام و خمینی رفتن (توسط سنجابی و بازرگان) می‌توان دید... اما روشن‌ترین نتیجه‌ای که از کل تجربه بازرگان به دست می‌آید اینست که رژیم شاه و نیز جمهوری اسلامی به حدی اصلاح‌ناپذیر بوده هستند که حتی با بازرگان که نه به سبب طیفاتی‌شان کار داشت و نه چارچوب نظام سیاسی‌شان را زیر سؤال می‌برده اینطور ردیانه رفتار کرده‌اند...

رضایت‌آمیز و یا ناپید نیست به تعطیل روزنامه آیندگان و بستن دفتر سازمان‌های مبارز ... در برابر خواست توده‌ها آن جمله معروف خرد را می‌گویید که «ما بازان می‌خواستیم، سبیل آمد». ولی در برابر روحانیت و تعدد مراکز قدرت ناشی از آنان، جز توجیه و تسلیم و گنه‌گذاری و عذر بدتر از گناه که «ما چاقوی بی نیغه هستیم» کار دیگری نمی‌کند. حداقل چیزی که در این مورد می‌توان گفت اینست که اگر نوع و میزان سرکوب‌ها و ترورها علیه مبارزان چپ و دمکرات و توده‌های محروم بشود رسمی به‌دستور دولت بازرگان نبوده ولی در مجموع، آنها شاه در حکومت را بر موضع امرائی فطری و کنارگیری ترجیح می‌دهند اگر در ساتهای پیش بازرگان به‌همه‌ای «بورژوازی ملی» را در اوج ضد استبدادیت و «استقلال طبسی» و «رفی‌خواهی» اش نمایندگی می‌کرد. در حد از انقلاب ناتوانی آن ابدمه را از تحقق گامی به پیش نشان می‌دهد و جا دارد که هرگونه توهمی را نسبت به این طبقه ناپدید شده و آینده‌ای از در برخی ده‌های پندارگرا از بین ببرد.

بازی در شرایط سرکوب و وحشتناک از یک‌طرف و مبارزه بود و نبود کنونی از طرف دیگر، چه جای آنست که مثلاً از خرد ریزهای مثبت و غایب فردی موضع‌گیری‌های او سخن بگوئیم. جزئیات پیرامون برخی از خصیلت‌های انسانی او که احترام برانگیزند وقتی به چشم می‌آید و سهم جلوه می‌کند که در حضرت و فلاکتی که جامعه ما بدان دچار است غرق شده باشیم. در این جامعه نه تنها طبقه کارگر و طرفداران آن بلکه بورژوازی هم کوتوله و بی‌بینه است. مهارت درست‌تر را از انگلس نقل کنیم که می‌گوید: «طبقه کارگر آلمان در رشد اجتماعی و سیاسی خود به همان اندازه از طبقه کارگر انگلستان و فرانسه عقب‌تر است که بورژوازی آلمان از بورژوازی آن کشورها. خادم به اربابش می‌برد. انقلاب و ضدانقلاب در آلمان. ترجمه فارسی، ص ۱۲). واقعیتی است که پس از قریب یک قرن از آشنائی زوشنکران ما با دستاوردهای عصر روشتگری و لائیسنه و اندیشه‌های دیوکراتیک و سوسیالیستی و تجارب دردناک و غنی دیون کشور خودمان، از مشروطیت گرفته تا جنبش ملی نفت، فردی تحصیل‌کرده و جدی مانند بازرگان که می‌خواست به ایده‌های بورژوازی ملی وفادار بماند بخش اعظم دستاوردهای زندگی‌ش حول توجهات دینی بچرخد و



## نقطه

شماره ۱ - بهار ۷۴

۶۶

آمورش آیدنولوژیک بحث شود گفته بود بعضی را خودم هم می‌توانم جواب بدهم!

پیرحاجی: در این تماس‌های گاه طولانی، طاققانی توافق در حاشیهای بیشتری از خود نشان داد تا مهندس. طاققانی نسبت به تعیین‌خاطر که به نظر بازگان کمونستی بنقی می‌شد، چندان حساسیتی از خود نشان نمی‌داد بلکه از تشویق و تأیید فعالیت سازمان دیربع سی کرد. طاققانی در تفسیر سوره «القدر» ادو کفایت پرتوی از قرآن! «مطالعه نوشته بود که به نظر بقنا از بحث تفصیلاً دینالکتیکی تأثیر پذیرفته بود. بعدها که دستگیری مجاهدین پیش آمد اکتیو اول شهریور ۱۳۵۰ و حقیقتاً هم در ۲۰ مهر هشتاد سال دستگیر شد. بازگان به حسی حاشیهای سازمان فرستاد که به حیف بخورا «مهدی قبطه ترا می‌خورد». و در حای دیگر هم گفته بود: «اگر لازم باشد پیراهتم را هم می‌فروشم و کمکتان می‌دهم».

مسئله است که این موضوع گیری‌های دوستانه و پندارانه (به تعبیر مسعود رجوی که در سال ۵۸ می‌گفت آقای بازگان پند معنوی مجاهدین است) می‌توانست چارچوب فکری و سیاسی او را خنثی‌دازد سواد و از حد برخوردارهای عاطفی فراتر رود. سازمان مجاهدین در یبانیته اعلام موجودیت خود، به تاریخ ۲۰ بهمن ۵۰، در اولین پروگرام، از «سران مؤمن و فداکار نهضت آزادی» تجلیل کرد و سپس دلایل تشکیل سازمان بسواضع خود را در قبالت رژیم و چشمانداز فعالیت خویش اعلام داشت. با این اعلامیه گسستی که از ۶-۵ سال پیش با مشی سیاسی بازگان کرده بودیم، علنی شده رسمیت می‌یافت.

اما گسست ما (مجاهدین... بخش منشعب) از اندیشه دینی بازگان طی سال‌های ۵۴ تا ۵۷ رخ داد. این اندیشه دینی که به اسلام از دریچه علم و بورژوا فیزیک و ترمودینامیک می‌نگریست، ما به آن از دریچه مسائل اجتماعی (و بقول خودمان تعالوب انقلابی) و روزنه‌هایی از دیالکتیک و مارکسیسم نیز می‌نگریستیم و دورنمای شگفت‌انگیزی مانند «جامعه بی طبقه توحیدی» به چشمان می‌آمد. جدافت ما در پرداخت این «تنوری» هیچ گرهی نمی‌گشود و تغییر در نادرستی طرح نمی‌داد و ما ناگزیر اندیشه دینی را از مبنای تئوریک مبارزه سیاسی و اجتماعی خود کنار گذاشتیم. پس از گسست سیاسی از بازگان در نیمه دهه ۶۰، گسست فلسفی او از دو نیمه دهه ۵۰ به نظرم ضروری گشته بود. (ارجوع شود به کتاب «یبنانیته اعلام» مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران»، ۱۳۵۲، صفحه ۱۵۳ تا ۱۶۱ و ۲۴۳ تا ۲۴۶. در مقدمه مرماننامه نهضت آزادی و ... ۰.۱

طاققانی یا خوشحالی از تجمع جوانان مبارز و دوستان سابق آنها با هدف‌های انقلابی و رادیکال استقبال می‌کرد. اما در مورد بازگان، پس از یکی دو تماس خصوصی، قرار می‌شود در یک جلسه جمعی مسائل و نظرات گروه برایش شرح گردد. جلسه در یکی از روزهای شهریور ۶۷ اعصالاف با روزی معرفی معروف فوتانی بین تیره‌های ایران و اسرائیل! در یکی از گفتارهای منزل آقای انواریم سازماندهی آقه شد اکنون با شورای ملی مقابله فعالیت می‌کنند و بدون حضور ایشان، تشکیل شد. از ضوف مجاهدین، شماری گرانتر محمد منیف‌زاد، سعید محسن و امیر پدیع بازگان بودند. به من هم گفتند بیاید. صحبت‌مان را در چهار بخش تنظیم کرده بودم که یکی هم به عهده من بود و موضوعش نارسائی چارچوب فعالیت گذشته در جبهه ملی و نهضت. برای ادامه مبارزه بود. همراه با ذکر تجربه‌ای که مهندس می‌داشت از سال ۶۲ به بعد من مستقیماً در آن دست داشتم.

گفتگوها دوستانه بود. مهندس پرسش‌هایی کرد که رفقاً پاسخ دادند، او شیوه مبارزه مخفی را نمی‌پذیرفت و گفت: «من نمی‌توانم کار و نظر روزنگیم را مخفی کنم و حتی این را که فرار بوده من محل جلسه را به کسی نگویم رعایت نکرده‌ام و پسر کوچکم، نوبد آکه در آن زمان ۸-۷ ساله بودا از من پرسیده کجا می‌روی؟ من هم گفته‌ام منزل آقای مارشرفی!» نتیجه کار در زمینه دیگر هم نشان می‌داد که مهندس نتوانسته است با این جمع توافق نظر داشته باشد. پیام هست که سعید محسن از نتیجه جلسه و عدم توجه او ناراحت بود و ... جلسه دوم در یکی دو هفته بعد از آن تشکیل شد که من در آن نبودم و رفیق دیگری رفت. در این جلسه پس از شرح اهداف و بخصوص نقطه‌نظرات فکری، آقای بازگان صریحاً می‌گوید که شما حرف‌های کمونیست‌ها را می‌زنید و یکی از رفقاً به اعتراض به او می‌گوید شما برای کار چند ساله ما پشیری ارزش قابل تشدید.

با فاصله چند ماه با یک سال مجدداً با مهندس تماس برقرار می‌شود با این تصور که اگر برخی جزوات چپ مثل «کساد» اثر ساتوتسه دون یا «چه باید کرد» اثر لین را در اختیار او بگذارند با حتی با او بحث کنند نظرات او تغییر خواهد کرد! چنین کاری عم می‌کنند ولی نتیجه مطلوب عاید نمی‌شود. بازگان از عجم مطالباتی که گروه در زمینه‌های مختلف بورژوا در مورد قرآن و نهج‌السلامه و نوشته‌های خودش مثل «راد طی شد» کرده بود، عمیقاً خوشحال و حتی شگفت‌زده می‌شود و درباره سؤالی‌هایی که بر اساس مطالب کتاب «راه طی شده» تهیه شده بود تا در کلاس‌های

آن روز عقرب به دلسلی به تعویق افتاد و چند روز بعد برپا شد. در جلسه دادگاه تجدیدنظر که تشکیل شده حاضر بودم. بازگان تمام دفاعیه چند مسجهای را با دقت خواند و منشی دادگاه ضوف معمول ندرتیبسی می‌کرد. وقتی تمام شد رئیس دادگاه که همین سرلشکر فرهباشی معروف بود، سرگدی را از بغل درآورد و گفت این اعلامیه را امروز در حیابان به دست می‌داده‌اند و این بیبنا مطالبی است که شما خواندید از صبتی عم خوانست که مقابله کنه که کرد! گفت شینا همین مطالبی است که خوانده شد. رئیس دادگاه با لحنی طعنه آمیز بازگان را مورد حمله قرار داد که شما می‌گوئید در زمان با صرح ازبناط تدریج ولی بطور آخرین ده‌دهه شما را در خیابان پخش می‌کنند؟ بازگان از صرح شده حاشیها لیستاده بود که شاکیان سرهنگ عزیزالله امیرحیسی که ریکل عدالت او بود ما با بدون اجازه با لحنی تهاجمی خطاب به دادگاه گفت «من یقین دارم که حکم محکومیت آقای مهندس بازگان در جیب تیمسار رئیس دادگاه است. آقای رئیس شما می‌گوئید این کافذ را در خیابان به دست شما داده‌اند. اولاً کسی جرأت نمی‌کند چنین مطلبی را به دست شما بدهد. شایدا اگر به دست شما داده‌اند چرا سوراخ کلاسور در آن هست؟ این را از پرونده‌سازی سوراخ به دست شما رسانده‌اند. دادگاه متشیج شد و موقتاً تعطیل گردید. وقتی بلند شدیم سرهنگ رحیمی به پشت‌سر برگشته به شوخی به من گفت لعنة‌الله علی‌انجول ابر عجلول لعنت!!»

با دستگیری، محاکمه و زندانی شدن سران نهضت و تحت نظر یا تعقیب بودن بقیه فعالین، این تشکیلات فعالیتش متوقف گشت. برخی از اعضای جوان نهضت که تجربه به شان آموخته بود که از سبک کار گذشته نتیجه‌های عاید نخواهد شد به نقد فکر و عمل نهضت پرداختند و تشکیلاتی مخفی را به ترویج بوجود آوردند که ۶-۷ سال بعد از در سال ۵۰ خود را سازمان مجاهدین خلق ایران نامید.

وقتی بازگان و طاققانی در سال ۱۳۶۶ آزاد شده هیچک از دوستان قدیم که در سازمان مجاهدین فعالیت می‌کردند به دلایل امنیتی خود را مجاز نمی‌بینند که به دیدن بازگان بروند. چون دیدن با او ممکن بود سوراخ را نسبت به آن افراد حساس کند اما وی از این لحاظ گله‌مند شده بود. پس از مدتی، دو چارچوب سیاست سازمان دالر بر تماس با برخی از «قطب‌های سیاسی» و جلب نظر و حمایت آنان برای آینده، همراه با رعایت ملاحظات امنیتی و پنهانکاری فراوان، با طاققانی و سپس با بازگان تماس برقرار کردند و بطور بسیار فشرده به آنها گفتند که ما برخلاف ظاهر امر، نه هیچوجه بی‌کار نبوده‌ایم و جمعی را تشکیل داده‌ایم.